

جهانی شدن و فرسایش حاکمیت ملی

دکتر سعید وثوقی *

یونس کمائی زاده **

چکیده:

جهانی شدن؛ یکی از اصلیت‌ترین نیروهای محرکه تغییرات جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در جهان امروز است. جهانی شدن؛ امری چند بعدی است و طیف وسیعی از مسائل را دربر می‌گیرد، آنچه که در این مقاله مدنظر ما است، رابطه میان دولت-ملتها و جهانی شدن و اثری است که جهانی شدن بر آنها دارد. جهانی شدن و مسائل برآمده از آن؛ بحث‌های فراوانی را در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برانگیخته است. امروزه، بحث از مسائل گوناگون اجتماعی، بدون سخن گفتن از جهانی شدن، بحثی نابسند است. قصد این مقاله پرداختن به تأثیرات جهانی شدن بر سیاست، به‌طور کلی و دولت-ملت، به‌طور مشخص خواهد بود. آنچه که ضرورت پرداختن به چنین موضوعی را بیشتر می‌سازد، تغییری است که در حاکمیت و مفاهیم مرزهای جغرافیایی حاصل شده است. به نظر می‌رسد که آهنگ تغییرات اقتصادی چنان سریع است که سیاست جهانی جدیدی به وجود آورده است. کشورها، دیگر واحدهای بسته‌ی نیستند و اقتصاد خود را دیگر نمی‌توانند کنترل کنند و دولت‌ها در مقابله با حوادث جدید، بسیار متزلزلند. سوال اصلی این مقاله این است که؛ با وقوع این تغییرات، آیا جهانی شدن، نظام وستفالی و اصل زیربنای آن؛ یعنی حاکمیت کشورها را تغییر داده است؟ و آیا حاکمیت کشورها را به فرسایش کشانده است یا نه؟

پیشگفتار

داشتن آن به خود بیالدا یا احساس کند که صاحب آن فضایل است، مگر این که، آن را در دیگران ببیند. چون، وقتی خصایل او بر دیگران پرتو افکند، در آنها حرارتی به وجود می‌آورد که آنها هم به نوبت خود آن را در منبع اصلی باز می‌تابند... چشمی که به چشم دیگر نظر افکند، نمی‌تواند تصویر خویش را در آن چشم دیگری

و بلیام شکسپیر، در پرده سوم نمایش ترویلوس و کرسیدا، از زبان یکی از شخصیت‌های نمایش می‌نویسد: شخص عجیبی به من نوشته است که انسان هر چه دارای نبوغ باشد و فضای درونی داشته باشد، نمی‌تواند از

* استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

ببیند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱).

شاید این بیان ژرف شکسپیر بتواند نقطه آغاز مناسبی برای فهم مقوله جهانی شدن باشد. زیرا، پیدایش و سرآغاز درک آنچه با این نام خوانده می‌شود، خارج شدن از پوسته درون و نظر افکندن بر برون است. جهان ابتدای سده بیست و یکم، جهانی است که هیچ فرد یا جامعه‌یی نمی‌تواند، حصار دور خود کشیده و از آن دوری گزیند و به عبارت دیگر؛ خویشتن هر جامعه و هر گروه اجتماعی در ارتباط با کلیتهای فراگیر در جهان معنا و مفهوم می‌گیرد. از اواخر سده بیستم، کمتر مقوله‌یی در حوزه علوم اجتماعی وجود داشته که به گونه‌یی با موضوع جهانی شدن مربوط نشده باشد. در حوزه اقتصاد و تجارت؛ که همه مباحث به نوعی به فرایندهای جهانی مربوط می‌شود، در حوزه سیاست؛ که از رژیمهای جهانی امنیتی و بسط جهانی حقوق بشر و دموکراسی یا چالشهای جهانی مانند بنیادگرایی، تروریسم و محیط زیست صحبت می‌شود و در حوزه فرهنگ؛ که سخن از درهم آمیختگی هویت‌های محلی و جهانی است و همچنین با گسترش روزافزون فناوری اطلاعات و ارتباطات و نیز بسط جهانی هنرها و الگوهای فرهنگی خاص، درک و فهم پدیده‌های فرهنگی پیوند عمیقی با روند جهانی داشته است. نظرات و دیدگاههای مختلفی در مورد جهانی شدن وجود دارند؛ برخی معتقدند، جهانی شدن چیزی بیش از دوره‌یی کوتاه و موقت در تاریخ بشری نیست، بنابراین، نیازی نیست تا در فهم خود از سیاست جهانی بازنگری کنیم؛ برخی دیگر، جهانی شدن را نمود دیگری از سرمایه‌داری غربی و مدرنیسم می‌دانند، گروهی نیز معتقدند؛ این فرایند بیانگر تغییر بنیادین سیاست جهانی و مستلزم فهم جدیدی از آن است.

مفهوم جهانی شدن

فرایند جهانی شدن و یا پروژه جهانی شدن - با اختلاف نظری که در این زمینه وجود دارد، که آیا جهانی شدن یک پروژه است و یا یک فرایند - در دهه‌های اخیر و

مخصوصاً بعد از پایان جنگ سرد، به یک روند مسلط فکری و مفهومی در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل شده است. جهانی شدن، یک پدیده تک بعدی نیست، بلکه دارای ابعاد مختلف است و شامل تجارت، سیاست، حقوق، مسائل نظامی و موضوعاتی نظیر محیط زیست، هویت فرهنگی و حتا مسائل ورزشی می‌شود. گرچه در میان ابعاد مختلف جهانی شدن، بارزترین وجه آن مسائل اقتصادی است؛ اما در عین حال، ابعاد دیگر جهانی شدن مثل مسائل اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی نیز حائز اهمیت است (Scholte, 2000: 44).

جهانی شدن به بیان ساده؛ به معنای گسترش مقیاس، رشد اندازه، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره‌یی جریان‌ها و الگوهای تعامل اجتماعی است. جهانی شدن؛ حاکی از جابه‌جایی یا دگرگونی در مقیاس سازماندهی انسانی است که جامعه‌های دوردست را به یکدیگر متصل می‌کند (هلدومک گرو، ۱۳۸۲: ۱). منظور ما از جهانی شدن، فرایند افزایش ارتباطات بین جوامع است، به گونه‌یی که وقایع و تحولات یک گوشه از جهان، به‌طور فزاینده‌یی بر مردم و جوامع دیگر سوی جهان اثر می‌گذارد. دنیای جهانی شدن، دنیایی است که در آن وقایع و رخدادها، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به‌صورت روزافزونی به یکدیگر مرتبط شده است و در دنیای جهانی شده، این رخدادها تأثیرگذاری بیشتری دارند (بیلز و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۴).

در رایجترین کاربرد اصطلاح جهانی شدن در زبان روزمره، آن را معادل بین‌المللی شدن تصور کرده‌اند. جهانی شدن از این دیدگاه؛ حاکی از افزایش تعامل و وابستگی متقابل میان مردم کشورهای دنیا است (شولت، ۱۳۸۲: ۴۷). در تعریف دیگری آمده است که؛ جهانی شدن بین‌المللی شدن نیست، بلکه، بین‌المللی شدن بیشتر به مجموعه جریان تبادل مواد خام، کالاها، خدمات، پول، اندیشه‌ها و افراد بین دو یا چند کشور اشاره دارد (زنجانی، ۱۳۸۳: ۵۱).

از جهانی شدن؛ به معنای آزادسازی نیز استفاده می‌شود. که این واژه بیشتر به معنی رفع محدودیت‌های

۸۹:۱۳۸۰).

واژه جهانی شدن؛ به فرایندهایی اشاره دارد که در آن روابط اجتماعی از قلمرو جغرافیایی جدا می شود، به گونه‌یی که انسانها، گویی به صورت فزاینده‌یی در جهان، به عنوان يك مكان واحد زندگی می کنند (بیلز، ۱۳۸۳:۴۸).

فزون بر این، جهانی شدن؛ فرهنگ و تمدنهای مختلف را به گفتگو با یکدیگر دعوت کرده، آنها را به پیگیری شیوه‌های مسالمت آمیز همزیستی ترغیب می کند.

به بیان کنت والتز؛ جهانی شدن در دهه ۱۹۹۰ به مدروز بدل شده و این مدروز در آمریکاشناخته شده است. توماس فریدمن؛ در کتاب معروف خود (lexus and the olive tree)، پیروزی روش آمریکایی اقتصاد بازار و لیبرال دموکراسی را جشن می گیرد و جهانی شدن را نماد و مظهر جهانی روش آمریکایی اداره جامعه می داند. حتّاً، زمانی که سیاستمدارانی مانند ماهاتیر محمد، نخست وزیر وقت مالزی، آنها را تحمیلاتی از سوی قدرتهای جهانی به کشورهای ضعیفتر می دانند، فریدمن پاسخ می دهد که «جهانی شدن يك انتخاب نیست، يك واقعیت است» (Waltz, 1999:3).

والتس بیان می دارد: همگان می دانند که بیشتر کشورهای جهان در دایره جهانی شدن نمی گنجند و از آن کنار مانده اند، بیشتر کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین، روسیه، تمامی خاورمیانه - به غیر از اسرائیل - و بخشهای عمده‌یی از آسیا. گذشته از این در بسیاری از کشورها، سطح مشارکت مناطق مختلف آن در اقتصاد جهانی متفاوت است، برای نمونه؛ شمال ایتالیا در داخل اقتصاد جهانی و جنوب ایتالیا در خارج از آن قرار دارد. جهانی شدن؛ جهانی نیست، زیرا، به طور عمده به مناطق شمال محدود است (Waltz, 1999:2).

با این همه، در يك نگاه کلی؛ جهانی شدن را می توان «افزایش روابط فرد، گروههای اجتماعی، نهادها، دولت‌های ملی و... در جهان دانست. به اندازه‌یی که میان

دولتی از نقل و انتقال بین دولتها است تا بتوان اقتصاد جهانی را آزاد و یکپارچه کرد. افزون بر این، جهانی شدن را به معنای جهانی سازی نیز تعریف می کنند. اما، این واژه بیشتر به معنای القای اهداف و برنامه خاص به مردم سراسر جهان است (بیلز و اسمیت، ۱۳۸۳:۴۷).

افزون بر این که، برخی، جهانی شدن را تجلی این برداشت متداول و شایع دانسته اند که؛ جهان به سرعت، به وسیله نیروهای اقتصادی و تکنولوژی، در حال تبدیل به يك فضای اجتماعی مشترک و واحد است و رویدادهای واقع در يك منطقه از جهان می تواند پیامدهای مهمی برای اقبال زندگی افراد و جوامع در سوی دیگر از جهان داشته باشد. برای عده‌یی؛ جهانی شدن، با يك احساس تسلیم قضا و قدر شدن و ناامنی دایمی است، زیرا، به نظر می رسد مقیاس تغییر و تحول اجتماعی و اقتصادی معاصر، قابلیت و توانایی دولتهای ملی یا شهروندان را برای کنترل، مقابله یا مقاومت در برابر آن تحول، تحلیل می برد.

عده‌یی نیز جهانی شدن را؛ به میزان زیادی افسانه دانسته، یا حداکثر آن را ادامه روندهایی می دانند که از دیرباز وجود داشته است (صدوقی، ۱۳۸۲:۱۳).

رابرتسون معتقد است: جهانی شدن که در سده بیستم به صورت يك شعور کل گرا تجلی پیدا کرد، مستلزم وابسته کردن نقاط مرجع فردی و ملی به نقاط مرجع عام و فراملی است. از این رو، جهانی شدن ایجاد ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و پدیده شناختی بین چهار عامل زیر را شامل می شود: ۱- خویشتن فرد ۲- جامعه ملی ۳- نظام بین المللی جوامع ۴- بشریت، به طور کلی. این چهار عامل، بر روی هم يك «میدان جهانی» تشکیل می دهند که شامل تمامی اجزایی است که ما برای تحلیل جهانی شدن، به آنها نیاز داریم (صدوقی، ۱۳۸۲:۱۴).

جهانی شدن از يك سو؛ يك چارچوب مفهومی برای تبیین واقعیت‌های جاری جهان است و از سوی دیگر، مبین نوعی جهان بینی اندیشمندان درباره جهان به عنوان يك منظومه کلان و به هم پیوسته است (کاظمی،

در چالش تفکیک بین سیاست داخلی و بین‌المللی، داخل و خارج، سرزمین و غیر سرزمینی است و تلقی کلاسیک و متعارف از سیاست را تغییر می‌دهد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۷).

ابعاد مختلف جهانی شدن، بر حسب میزان حمایت یا مقاومت‌هایی که با آن مواجه می‌شود، به طریق موزون و هماهنگی حرکت نمی‌کنند و پیش نمی‌روند. در این میان، جهانی شدن سیاست، شاید شاخص‌ترین موردی است که شتاب آن از ابعاد دیگر جهانی شدن به مراتب کندتر است (زنجانی، ۱۳۸۳: ۹۳).

علت این امر را باید در ماهیت دولتها و نظام مرکب از دولت-ملتها جستجو کرد. دولتها، جهت حفظ اختیارات و امتیازات ناشی از حاکمیت، موانع متعددی را برای جهانی شدن سیاست ایجاد کرده‌اند.

در سیاست جهانی؛ امکان اقدام از راه دور - که تأثیر فاصله‌ها و فضاها را از میان می‌برد - به وجود آمده است. در این فضای جدید، دولتها بر جای خواهند ماند، ولی با شبکه عظیمی از بازیگران فرادولتی نیز مواجهند. سازمانهای فراملی، مثل سازمان ملل و نیز اتحادیه‌هایی مثل اتحادیه اروپا، رژیمهای بین‌المللی و هزاران شرکت چند ملیتی و سازمانهای غیردولتی، شبکه وسیعی از بازیگران غیردولتی را به وجود آورده که همگی در شکل‌گیری سیاست جهانی مؤثرند. در سیاست جهانی امروز؛ نه تنها مسائل سنتی ژئوپولیتیک و امنیتی و نظامی، بلکه مسائل پراهمیت و متنوع دیگری در عرصه‌های اقتصاد، امور اجتماعی و زیست محیطی مطرح است. آلودگی محیط زیست، مواد مخدر، حقوق بشر و تروریسم، نمونه‌هایی از مسائل جهانی جدیدند که سیاست جهانی با آنها مواجه است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۷).

یکی از مهمترین تجلیات فراگیری قواعد ناشی از جهانی شدن سیاست، رژیم جهانی حقوق بشر است. حقوق بشر، اصول آن و نهادهای حامی آن، به یک اصل پذیرفته شده و گریزناپذیر در عرصه جهانی بدل شده‌اند. در سرآغاز سده بیست و یکم، دیگر رعایت حقوق بشر و

آنها وابستگی متقابل ایجاد کند و تراکم این روابط به حدی باشد که امکان تفکیک اجزا از یکدیگر وجود نداشته باشد و در نتیجه نوعی یکپارچگی ایجاد شود» (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۲۲) از جمع‌بندی نظرات و سخنانی که در چارچوب این دیدگاه و تحت عنوان جهانی شدن یاد شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ جهانی شدن یک فرایند کاملاً طبیعی و مرحله‌ی اجتناب‌ناپذیر از تاریخ انسان و جهان است که به دلیل توسعه و تکامل مناسبات، ارتباطات و حمل و نقل، از یک سو و گسترش اطلاعات، علوم و تولیدات فکری و فرهنگی، از دیگر سو تحقق یافته است.

جهانی شدن سیاست

شاید سخن گفتن از جهانی شدن سیاست پدیده تازه‌ی نباشد. زیرا، از زمانی که روابط میان کشورها و دولتها و دولت-شهرها برقرار شد، سیاست، قدرت و اداره حکومت همواره فراتر از مرزهای ملی، قومی و فرهنگی در شرایط مختلف جنگ و صلح نقش آفرین بوده است. نظریه‌های مختلف جهانگرایی، منطقه‌گرایی، فدرالیسم و... همه مبین نوعی نگرش بر فراز مرزهای ملی و سیاست جهانی است. مسأله شایسته توجه در این خصوص، در آغاز سده جدید و هزاره سوم میلادی، تحول مفهوم و ماهیت نظریه‌های سیاسی در برخورد با مسائل جدید بین‌المللی است. در پرتو تحولات شگرف ارتباطات رسانه‌ی و الکترونیکی و دستیابی به قالبها، الگوها و پارادایمهای جدید؛ ظرفیت تبیین و پیش‌بینیها از روند حوادث، تکانه‌های شدید و بحرانساز آینده نیز تغییر کرده است (کازمی، ۱۳۸۰: ۶۳).

سیاست جهانی یا جهانی شدن؛ سیاست به‌طور معمول اصطلاحی است که به روابط سیاسی فراتر از زمان و فضا (مکان) اطلاق می‌شود، گسترش قدرت و فعالیت سیاسی فراتر از مرزهای دولت-ملتها مدرن. در این وضع، تصمیمات و اقدامات سیاسی بخشی از روندها و دسته‌بندیهای جهانی است. ایده سیاست جهانی

دولت‌های نوظهور مطلق‌گرای غرب و در امپراتوری مقدس رم داشت. عصری که منتهی به قرارداد وستفاليا شد، دوره‌یی بود که در آن ساختارهای سرزمینی یا قلمرویی در اروپا دستخوش يك گذار عمیق شد. (گذار از حاکمیت خاندانی به حاکمیت سرزمینی یا قلمرویی). در قرون وسطا، ساختارهای سرزمینی یا قلمرویی اروپا پیچیده یا همپوش بود و يك سلسله مراتب خاص حکومتی بر سراسر آن غلبه نداشت. چارچوب ارجاع برای اکثر آنها کمون محلی بود، اما، نخبگان حاکم بر حسب سرزمینهای سلطنتی می‌اندیشیدند که دارای مرزهای سیاسی سیال بود و با جنگ تغییر می‌کرد (Murphy, 1998:85).

با وجود این، بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی صلح و ستفاليا را به عنوان اولین اقدام رسمی تاسیس يك سیستم کشوری و دارای حاکمیت مورد نظر قرار می‌دهند.

حاکمیت ملی، عبارت است از؛ حق به رسمیت شناخته شده يك بازیگر به نام «دولت-ملت» از طرف بازیگران خارجی برای اعمال اقتدار بر مردم ساکن در داخل مرزهای معین سرزمینی خاص. این حاکمیت؛ دارای ابعاد داخلی و خارجی است که مصداقها و تجسمهای عینی و مدرن آن در سندی به نام قانون اساسی است (صدوقی، ۱۳۸۲:۱۸).

از نظر رئالیستها؛ دولت، اصلیت‌ترین بازیگر و حاکمیت، ویژگی متمایز کننده آن است. حاکمیت؛ به این معنی است که دولت مرجع عالی برای قانونگذاری و اجرای آن است. رئالیستها معتقدند مهمترین بازیگران عرصه جهانی دولت‌ها هستند و دیگر بازیگران مانند شرکت‌های چند ملیتی، یا سازمانهای بین‌المللی باید در چارچوب روابط بین دولت‌ها فعالیت کنند. رئالیستها معتقدند؛ مهمترین ابزار اجرای سیاست خارجی کشورها قدرت نظامی است. به نظر آنها، سیاست جهانی مبتنی بر نظام خودیاری است. در این نظام، دولت‌ها برای تحقق اهداف باید به توانمندیهای نظامی خود تکیه کنند. اما، نقطه بحث در خصوص سیاست نیز از تفاوت بین

رفتار بر مبنای حقوق بشر، مرز و حاکمیت دولتی نمی‌شناسد و به معنای اجماع جهانی بدل شده که هیچ دولتی نمی‌تواند به مخالفت با آن بپردازد (سلیمی، ۱۳۸۴:۳۹).

مقصود از جهانی شدن سیاست این است که مسائل و مباحثی که قبلاً به حوزه داخلی و حیطه حاکمیت دولتها تعلق داشت، با گذشت زمان ابعاد جهانی بیشتری پیدا می‌کند. برخی از مسائل، مانند مهاجرت، تخریب محیط زیست یا سلاحهای کشتار جمعی، ماهیتاً جهانی هستند.

حرکت به سوی جهانی شدن سیاست، يك حرکت تدریجی است. اما، در دوران معاصر، فرایند جهانی شدن سیاست، به شکل بی‌سابقه‌یی سازمان می‌یابد و خصوصیات جدید جوامع بشری به گونه‌یی در کنار هم قرار می‌گیرد که شیوه جدیدی از زندگی سیاسی و مجموعه جدیدی از مسائل و مناطق سیاسی را به وجود می‌آورد.

الف: حاکمیت دولت-ملت‌ها (نظم و ستفالی)

تا پیش از آغاز شدت گرفتن روند جهانی شدن در چند دهه گذشته، سیاستهای جهانی عمدتاً بر اساس نظام وستفالی سازماندهی می‌شد. این رسم از معاهده صلح وستفالی ۱۶۴۸ به عاریت گرفته شده که حاوی بیانیه‌یی رسمی قدیمی درباره اصول اساسی است که تا سه سده بعد بر امور جهانی سیطره داشت. سیستم وستفالی نظم مبتنی بر کشور محسوب می‌شود (بیلز و اسمیت، ۱۳۸۳:۶۲-۶۳).

اکثر محققان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بر این باورند که مفهوم حاکمیت ملی و پدیده دولت-ملت زائیده وستفاليا است. اما، همانطور که استفن کراسنر می‌گوید؛ مفهوم حاکمیت ملی به یکباره در سال ۱۶۴۸، با امضای صلح وستفاليا، پا به عرصه نهاد. بلکه، پیمانهای که به جنگهای سی ساله پایان دادند، يك صورتبندی مهم اولیه از نظر سیاسی-سرزمینی بود که ریشه در شهرهای آزاد اروپای سده‌های میانه، در

(۱۶:۱۳۸۵).

ب: فرسایش حاکمیت کشورها

در عصر جهانی شدن (تحول در نظم و ستفالی)

شاخص‌سازی و بررسی کمی و عینی پدیده‌های سیاسی در عرصه جهانی بسیار دشوار است. از این رو، هر چند سخن از رشد فرایندهای جهانی در حوزه سیاست می‌رود، اما، به مانند اقتصاد و ارتباطات نمی‌توان آمار و اطلاعات مشخصی درباره آنها ارائه کرد. در میان نظریه‌پردازان سیاسی؛ بعضی گسترش جهانی الگوی دولت-ملت و تقویت آن و بعضی افول و از میان رفتن آن را شاخص و نشانه جهانی شدن می‌دانند (سلیمی ۱۳۸۴: ۲۰).

در آغاز هزاره جدید؛ با تشدید روند جهانی شدن، از سویی، ما شاهد پدید آمدن و استحکام نهادهای جدید فراملی از جمله سازمانهای بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای قانون‌گذاری بین‌المللی هستیم و از سوی دیگر، مسائلی پیش روی مردم و دولت‌های آنها قرار گرفته است که تا پیش از آن یا اصلاً از چنین مسائلی خبری نبود و یا به گستردگی امروزه نبوده و مسائلی جهانی به حساب نمی‌آمدند، مسائلی از قبیل: گرم شدن کره زمین، شیوع هر از گاهی بیماری‌های همه‌گیر جهانی و تسلیحات کشتار جمعی که توانایی نابودی تمامی انبای بشر را در زمانی بسیار کوتاه دارند (پورسفر، ۱۳۸۷).

فراسوی جهان حکومتها، پهنه‌یی آغاز می‌شود که منابع و نوشته‌های مربوط به جهانی شدن، آن را عرصه واقعی پژوهش خود می‌شناسند و شامل فضا‌های فراملی، عملکردهای فراملی، نهادها و ساختارهای پدیده‌یی تحت عنوان مدیریت جهانی، یعنی حاکمیتی بدون دولت است که حکومت‌های سنتی؛ فقط به عنوان یکی از کنشگران، در کنار نهادهای بین‌المللی، کنسرنهای فراملی و سازمانهای بین‌المللی غیر وابسته به حکومتها، در آن شرکت دارند (مولر، ۱۳۸۴: ۸۸-۸۷).

در عصر جهانی شدن، قدرت دولتهای ملی، از

سطح داخلی و سطح خارجی شروع می‌شود. در تفاوت میان سطوح داخلی و خارجی سیاست می‌توان به همان ویژگیهای نظام بین‌الملل از دیدگاه رئالیستها اشاره کرد: آنارشی، فقدان مرجع فائقه مرکزی، خودیاری و رقابت بر سر قدرت (گل سفیدی، ۱۳۸۷).

مفهوم حاکمیت از دیدگاه سنتی این است که دولت، قدرت برتر در یک جامعه است، دولت دارای قدرت فرماندهی است و هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند مانع اجرای اراده دولت ملی باشد. به تعبیر دیگر، صلاحیت همه امور به دولت برمی‌گردد اما، صلاحیت یک نظام مشروع و دولت ملی، ذاتی و فی‌نفسه است. در واقع، روابط بین یک دولت با دولت دیگر رابطه‌یی افقی است و نه عمودی؛ یعنی هیچ دولتی فرمان دولت دیگر را نمی‌پذیرد. بارزترین مشخصه حاکمیت این است که یک دولت توانایی ورود به جنگ را داشته و در اجرای سیاست خارجی خود آزاد و مستقل باشد. اتفاقاً، هر دو مشخصه بارز حکومت، یعنی هم قدرت ورود به جنگ و هم اعمال آزاد سیاست خارجی، امروز مورد چالش قرار گرفته است. (Langhorne, 2001: 67).

می‌توان گفت؛ بعد از پایان جنگ سرد و به وجود آمدن شرایط جدید در صحنه جهانی - که نظام دو قطبی قبلی از بین رفته و نظام جدیدی هم مستقر نشده - مشکلات جدیدی برای اعمال حاکمیت دولتها به وجود آورده است. در واقع، یک نوع خلأ در نظام بین‌المللی به وجود آمده است. لذا، همه قدرتها و کشورها در تلاشند تا در صحنه بین‌المللی بتوانند منافع خود را تحکیم بخشند و همین فراز و نشیبها است که در مفهوم و معنای حاکمیت و محدوده اعمال حاکمیتها هم تأثیر گذار شده است (Kissinger, 2001).

بنابراین، حاکمیت به مفهوم مطلق بودن، غیر قابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن، نمی‌تواند با حقوق بین‌الملل سازگار باشد. با شرایط موجود جهان، حاکمیت با مفهوم سنتی آن، دیگر نمی‌تواند باقی بماند و اگر بخواهد با همان مفهوم سنتی خود باقی بماند، معنایش نفی همکاریهای بین‌المللی است (روحانی،

دیگر، نمی توان دولتهای ملی را به سادگی به عنوان جایگاه قدرت سیاسی مؤثر تلقی کرد، نیروها و مؤسسات گوناگون در سطوح ملی، منطقه‌یی و بین‌المللی در قدرت سهیم هستند و با دولت مبادله دارند. افزون بر این، اندیشه سرنوشت یک جامعه سیاسی و یک جمع خودمختار را، دیگر نمی توان در داخل مرزهای یک دولت ملی منفرد به تنهایی و به طور معناداری مشخص کرد. امروزه، برخی از اساسیترین نیروها و فرایندهایی که ماهیت شرایط زندگی را تعیین می کنند، از تشکیلات تجارت جهانی گرفته، تا افزایش دمای زمین، فراتر از دسترسی دولتهای ملی خالص قرار دارند، به همین دلیل، نمی توانند به تنهایی این مسائل را حل کنند (هلدومک، ۱۳۸۲: ۴۳).

مسائل؛ غیر ملی می شوند و به لحاظ عدم هماهنگی بین مرزهای دولتها، از یک سو و ماهیت جهانی پیدا کردن مسائل از سوی دیگر، هیچ دولتی به تنهایی نمی تواند آنها را حل کند. مسائل جهانی هستند و راه حلها هم باید جهانی باشند.

در کنار نیاز به دانش تخصصی و در عین حال مستقل از آن؛ بازیگران تازه‌یی وارد عرصه سیاست شده و می شوند که سازمانهای غیردولتی، از مهمترین این سازمانها هستند (محمود دهقانی، ۱۳۸۷).

جیمز روزنا، از تحولات وقوع یافته در سیاست جهان؛ با عنوان «آشوب در جهان سیاست» نام می برد. وی، عوامل زمینه‌ساز بروز این آشوب را این گونه برمی شمرد:

۱- جابه‌جایی از نظم سنتی، به نظم پسا صنعتی و انقلاب میکروالکترونیک

۲- ظهور موضوعات جدید، مانند آلودگی جو، تروریسم، تجارت مواد مخدر و... که از حیث دامنه؛ نه ملی و نه محلی، بلکه، فراملی است.

۳- بحران کاهش مرجعیت و اقتدار دولتها؛ به این دلیل که موضوعات جدید به طور کامل در حیطه اقتدار دولتها نیستند.

۴- افزایش یافتن کارایی خرده نظامها و شکل‌گیری

جوانب متعدد در حال جابه‌جایی است. بخشی از قدرت دولتها به صورت عمودی و رو به بالا به نهادها و سازمانهای بین‌المللی و فراملی، نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمانهای اقتصادی و سیاسی منطقه‌یی و سازمانهای مشابه، در حال واگذاری است. بخش دیگر قدرت دولتها، رو به پایین، به سازمانهای محلی و گروههای فشار بومی در حال جابه‌جایی است (زمانی، ۲۰۰۷).

به تعبیر یکی از نویسندگان، با تشدید روند جهانی شدن، روزگار سالخورده دولتها و ملت‌هایی که مرزهای کشور خود را مانند یک قطعه می بستند، به پایان رسیده است. همچنین، استیلای کامل دولتهای محلی بر شیوه فرهنگی مردم خود، با توجه به گسترش ارتباطات و اطلاعات در سطح جهان، دیگر ممکن نیست (بشیریه، ۱۳۸۰).

بر اثر فرایند جهانی شدن؛ حاکمیت ملی دولتها، عملاً دچار محدودیتهایی می شود، به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر نمی توانند همچون گذشته از خودمختاری لازم برخوردار باشند. هر چند از لحاظ حقوقی و صوری، مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب می شوند. با گسترش فرایندهای جهانی شدن؛ دولتهای ملی ابعاد مهمی از توانایی، خودمختاری و حاکمیت خود را از دست می دهند و به نحو فزاینده‌یی با بازارهای جهانی، سازمانهای تجاری منطقه‌یی، نهادهای سیاسی بین‌المللی و جنبشهای فکری روبه‌رو خواهند شد. ذکر این نکته لازم است که در عصر جهانی شدن، بایستی از نو درباره اقتدار و حاکمیت ملی اندیشید (نادمی، ۱۳۸۶).

حاکمیت ملی؛ که بنیاد الگوی دولت-ملت را شکل می دهد، متأثر از فرایند جهانی شدن، دستخوش تحول گشته و برخی از الزامات پیشین خود را از دست داده است. از این رو، نظامهای سیاسی؛ که با همان نگرش سنتی به این مقوله نظاره می کنند، به طور قطع دچار مشکل شده و آسیب‌پذیر خواهند بود (افتخاری، ۱۳۸۰: ۵۵).

گرایشهای تمرکززدا

۵. افزایش مهارتها و سخت‌گیریهای بشر و افزایش قدرت تحلیل افراد (روزنا، ۱۳۸۲: ۲۳-۲۴).

بدین ترتیب، در باور وی؛ حل و فصل مسائل مربوط به چالشهای یاد شده به تنهایی از عهده دولتهای منفرد خارج شده و افزون بر همکاری بازیگران رسمی، مساعدت بازیگران غیررسمی و همکاریهای فراملی را می‌طلبد.

به هر حال، وابستگی متقابل در ضدیت با یکی از جنبه‌های مهم سنتی حاکمیت، یعنی «نفوذناپذیری مرزها» را هر چه بیشتر نفوذپذیر ساخته است. از نتایج مهم نفوذپذیری مرزها در این بُعد آن است که ممکن است همراه با وارد شدن افراد و گروهها به داخل کشورها، افکار برون مرزی، همراه با رسانه‌های ارتباطی، وارد کشورها شوند (روحانی، ۱۳۸۵: ۲۶).

تحولات جهانی در ربع آخر سده بیستم تا عصر حاضر، با توجه به پهنا و گستره آن، که بیشتر نقاط جهان را در بر می‌گیرد و نیز تعمیق آن در لایه‌های مختلف جوامع - که این هر دو از ویژگیهای جهانی شدن به‌شمار می‌روند - موجب کاهش نقش و کارویژه‌های دولت و ظهور شرایطی تازه برای گذار به دموکراسی و دولت دموکراتیک و تخصصی شده است (توحیدفام، ۱۳۸۲: ۱۵۰).

فرردیک جیمسون می‌گوید: وقتی که ما درباره قدرت و نفوذ جهانی شدن صحبت می‌کنیم، دیگر، به توانایی نظامی و اقتصادی کشورها رجوع نمی‌کنیم. ما، از یک دولت - ملت ضعیف صحبت می‌کنیم و واقعاً نمی‌توانیم دیگر تبعیت از دولت - ملتهای را شرح بدهیم (جیمسون، ۲۰۰۷).

با وجود آنکه جهانی شدن، حاکمیت کشورها را به چالش کشانده است، اما؛ نمی‌توان گفت که به حاکمیت کشورها پایان داده یا تاکنون مرگ کشورها را به همراه نداشته است (بیلز، ۱۳۸۳: ۶۹).

از دیدگاه والتز؛ نه تنها دولتها همچنان بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل باقی خواهند ماند، بلکه، به‌رغم

تحولات جدید، همچنان قواعد سیاسی و شرایط موازنه قدرت است که مسائل اصلی و تحولات حیاتی جهان را رقم می‌زند. در سیاست جهانی، تحول ریشه‌یی پدید نیامده است و اگر تغییراتی هم انجام شده باشد، دولتها خود را با آن منطبق خواهند کرد. وی می‌نویسد: «سده بیستم، سده دولت - ملت بود و سده بیست و یکم نیز، این چنین خواهد بود» (Waltz, 1999: 9-10).

به بیان گیلپین، بسیاری چنین می‌اندیشند که با افزایش و رشد جهانی شدن، نقش؛ کنترل و اندازه تأثیر دولتها و اقتصادهای ملی در عرصه بین‌المللی به شدت کاهش می‌یابد. اما، از نظر او؛ این کج فهمی و مغالطه در فهم مسائل بین‌المللی است. هنوز نیز دولتها و نیازهای سیاسی و اقتصادی موجود در عرصه ملی نقش اصلی را در شکل دادن به روندهای بین‌المللی دارند (Gilpin, 2001: 10). نمی‌توان این امر را از نظر دور داشت، که امروزه، هنوز حاکمیت و انحصار کاربرد نیروی قهریه پیش فرض مرادات بین دولتهاست (هابرماس، ۱۳۸۲: ۱۰۷). و نیز در سطح بین‌المللی؛ برابری و یکپارچگی حاکمیت دولتها، همچنان به‌عنوان پایه اصلی حقوق بین‌الملل باقی مانده است (راتفلد، ۱۳۸۳: ۱۸۳).

واقعگرایان؛ بر تداوم اهمیت دولت - ملت (حتّاً در بستر جهانی شدن) تأکید دارند و معتقدند، اگر چه جهانی شدن با سرعت به پیش می‌رود و باعث افزایش وابستگی متقابل جهانی در بعضی از حوزه‌ها شده، لیکن، این رخداد تاریخی فقط بارضایت و تشویق کشورهای قدرتمند صورت گرفته است که به دنبال دیکته کردن مفاهیم و ملاحظات مطلوب خود در تعاملات جهانی هستند (ساعی، ۱۳۸۳: ۱۵۲-۱۵۳).

واقعگرایان نتیجه می‌گیرند که ظهور و پیشرفت جهانی شدن بر تمایل کشورها استوار است. اما، در هر حال، در آغاز هزاره جدید بسیاری از روندهای سیاسی، اقتصادی، امنیتی و محیط زیستی وجود دارند که بدون هدایت و دخالت دولتها به کار خود ادامه می‌دهند و دولتها در مهار آنها ناتوانند. شاید این جمله

در بینشهای سیاسی، تغییر شیوه نگرش به حیات سیاست، شکل گیری ایستارهای تکثرگرا و صداقت گرا در روابط ملتها و دولتها، تبادل اطلاعات، عقاید، افکار و ارزشهای سیاسی در سطح کلان و بین المللی و نهادمند شدن تکثر و آزادی انتخابات در قالب مدلهای توسعه سیاسی و جامعه مدنی، بخش قابل توجهی از تأثیرات جهانی شدن در عرصه سیاسی در سطح جهانی است.

کوتاه سخن آنکه؛ فرایند جهانی شدن، بارها کردن امر اجتماعی از چارچوب و حوزه استحفاظی دولت-ملت، عامل تغییر و تعدیل ساختارهای اصلی دولت مدرن است. به بیان روشنتر؛ فرایند مورد نظر باریقترو نفوذپذیر کردن مرزهای ملی، توان و قابلیت نهاد دولت را کاهش می دهد، شکل و ساختار آن را دگرگون و استقلال آن را مخدوش می کند و از اقتدار و مشروعیتش می کاهد.

با وجود تمام مباحث یاد شده؛ شاید، اصلیتین ابتکار جهانی شدن، به عنوان يك مفهوم؛ در این حقیقت است که برداشتهای سنتی از سطوح تحلیل در علوم سیاسی و روابط بین الملل را نقض می کند.

همچنین، تشدید فرایند جهانی شدن، کارایی و تأثیر ابزارهای سنتی سیاست (بویژه نیروی نظامی) را در اعمال نفوذ کاهش می دهد و توسل به راهها و ابزارهای دیگر، از جمله اقتصادی و کنش جمعی را گریزناپذیر می کند و به این ترتیب، توان و قابلیت دولت برای کنترل سر نوشت خود، کاهش می یابد.

مراجع و منابع:

- ۱- آرت شولت، یان (۱۳۸۲)، نگاهی موشکافانه بر پدیده جهانی شدن، ترجمه: مسعود کرباسیان - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۳)، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۳- اسمیت، استیو و بیلس، جان (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین - (جلد نخست) - ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی و دیگران - تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات

معروف دانیل بل را بتوان گویای تعریف این وضعیت جدید جهانی دانست که: «دولت قلمرو؛ برای حل مسائل بزرگ، بسیار کوچک است و برای حل مسائل کوچک، بسیار بزرگ است.»

بنابراین، در مجموع می توانیم نتیجه گیری کنیم که علیرغم این که برخی معتقدند حاکمیت ملی در حال از بین رفتن است، دولت ملی؛ همچنان نقش آفرین است و همچنان در تحولات بین المللی نقش مؤثری خواهد داشت. این سخن که تکنولوژی ارتباطات مرزهای متعارف را مخدوش خواهد کرد و دولت ملی را به طور کامل متزلزل کرده و از بین خواهد برد، سخنی مبالغه آمیز است. اما، در عین حال، حاکمیت ملی به شکلی سنتی - آن هم در جهان امروز - نمی تواند عرض اندام کند و جهانی شدن در واقع چارچوب خاصی را برای قدرت ملی به وجود آورده است. در مجموع، جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیتها نیست، اما، عاملی برای فرسایش حاکمیتها و محدودیتی برای حاکمیتهای ملی است.

نتیجه گیری

از جمع بندی نظرات و سخنانی که در چارچوب این دیدگاه و تحت عنوان جهانی شدن ارائه شده، می توان چنین نتیجه گرفت که؛ جهانی شدن يك فرایند کاملاً طبیعی و مرحله ای اجتناب ناپذیر از تاریخ تکامل انسان و جهان است که به دلیل توسعه و تکامل مناسبات، ارتباطات و حمل و نقل، از يك سو و گسترش اطلاعات، علوم و تولیدات فکری و فرهنگی، از دیگر سو، تحقق یافته است.

از منظر سیاسی، جهانی شدن؛ تأثیرات شگرفی در فرهنگ و مناسبات سیاسی در سطح جهانی از خود بر جای گذاشته است. ترویج اندیشه جهان وطنی در سطح روابط میان ملل و اقوام، ارتقای دموکراسی و رشد فرهنگ سیاسی در سطح جهان، تبدیل اقتدار سنتی جوامع به قدرت نظام رقابتی، رشد و گسترش حقوق شهروندی، تقویت و رشد آگاهی در جامعه مدنی، تحول

- و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر .
- ۴ . بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، «جهانی شدن، سیاست و قدرت»، همشهری-ویژه نامه چهاردهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب، ش ۲.
- ۵ . تهرانیان، مجید و دیگران، به اهتمام اصغر افتخاری (۱۳۸۰)، جهانی شدن؛ چالشها و ناامنیها- تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶ . توحید فام، محمد (۱۳۸۱)، «فرهنگ در عصر جهانی شدن؛ چالشها و فرصتها (مجموعه مقالات)». تهران: روزنه.
- ۷ . روزنا، جیمز (۱۳۸۴)، آشوب در سیاست جهان، ترجمه: علیرضا طبیب، تهران: روزنه.
- ۸ . روحانی، حسن (۱۳۸۵)، مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیتها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هشتم، شماره دوم.
- ۹ . سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن- تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتاب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- ۱۰ . ساعی، احمد (۱۳۸۳)، جهانی شدن و جنوب- (برخی مباحث انتقادی)، تهران: نشر قومس.
- ۱۱ . صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۲)، تکنولوژی اطلاعاتی و حاکمیت ملی، تهران، وزارت امور خارجه.
- ۱۲ . فکوهی، ناصر (۱۳۸۴)، در هزار توی نظم جهانی، گفتارهایی در مسائل کنونی توسعه اقتصادی و سیاسی- تهران: نشر نی (چاپ اول)
- ۱۳ . کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۰)، جهانی شدن، فرهنگ و سیاست، نقد و تحلیل نظری، تهران: نشر قومس
- ۱۴ . مولر، کلاوس (۱۳۸۴)، حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی شدن، ترجمه: لطفعلی سمینو- تهران: اختران.
- ۱۵ . هلد، دیوید و مک گرو، آنتونی (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه: مسعود کرباسیان- تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۶ . هابرماس، یورگن (۱۳۸۲)، جهانی شدن و آینده دموکراسی منظومه پساملی، ترجمه: کمال پولادی- تهران: نشر مرکز.
- ۱۷ . نیل راتفلد، آدام (۱۳۸۳)، نقش جامعه بین‌المللی در جهانی شدن، قدرت و دموکراسی، ترجمه: سیروس فیضی و احمد رشیدی- تهران: کویر.
- ۱۸ . زمانی، هادی (۲۰۰۷)، تأثیر روند جهانی شدن، به نقل از [http:// www. hadizamani. com](http://www.hadizamani.com) - 2007.
- ۱۹ . پورسفیر، حسن (۱۳۸۷)، جهانی شدن سیاست و سیاستهای جهانی- به نقل از: [http:// sociology of iran. com/index. php? option= com-content & ctask = viewghd= 5578 Itemid = 65](http://sociologyofiran.com/index.php?option=com-content&ctask=viewghd=5578&Itemid=65)
- ۲۰ . گل سفیدی، حجت‌الله (۱۳۸۷)، جهانی شدن سیاست- به نقل از: [http:// www. h- hemati. blogfa. com/post - 12. aspx](http://www.h-hemati.blogfa.com/post-12.aspx).
- ۲۱ . دهقانی، محمود (۱۳۸۷)، جهانی شدن در حوزه‌های مختلف- به نقل از: [http:// www. politico. blogfa. com/ post- 133. aspx](http://www.politico.blogfa.com/post-133.aspx).
- ۲۲ . نادمی، داود (۱۳۸۵)، حاکمیت ملی در روند جهانی شدن، برگرفته از: [http:// www. magiran. com /npview. asp? ID= 1194445- 13/6/1385](http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1194445-13/6/1385)
23. Fredric Jameson (2007), **Global Ization and Political Strategy** [http:// newleftreview. org/ ? view=2255](http://newleftreview.org/?view=2255)
24. Waltz, k. (1999), **globalization and governance, in political science and politics**, no 233, December- [http:// journals. combridge. org](http://journals.combridge.org)
25. Jan art Scholte (2000), **globalization**, NewYork: palgrave, 2000. [www. sociology. edu](http://www.sociology.edu)
26. Murphy, Alexander B. (1998), **the sovereign state syste, as political-territorial IDEAL**, princeton univ, Press. 1998.
27. see Henry Kissinger (2001), **does america need a foreign policy?** New York: simon and shuster, 2001, first chapter - [www.nytimse. com](http://www.nytimse.com)
- 28 Richard longhorn (2001), **the coming of Global- ization**, New York, palgrave 2001 [www. books. goo- gle. com/books? isbn= 033394718](http://www.books.google.com/books?isbn=033394718)
29. Gilpin, R. (2001), **Global political Economy**; princeton University press- [www. press. princeton. edu](http://www.press.princeton.edu)